

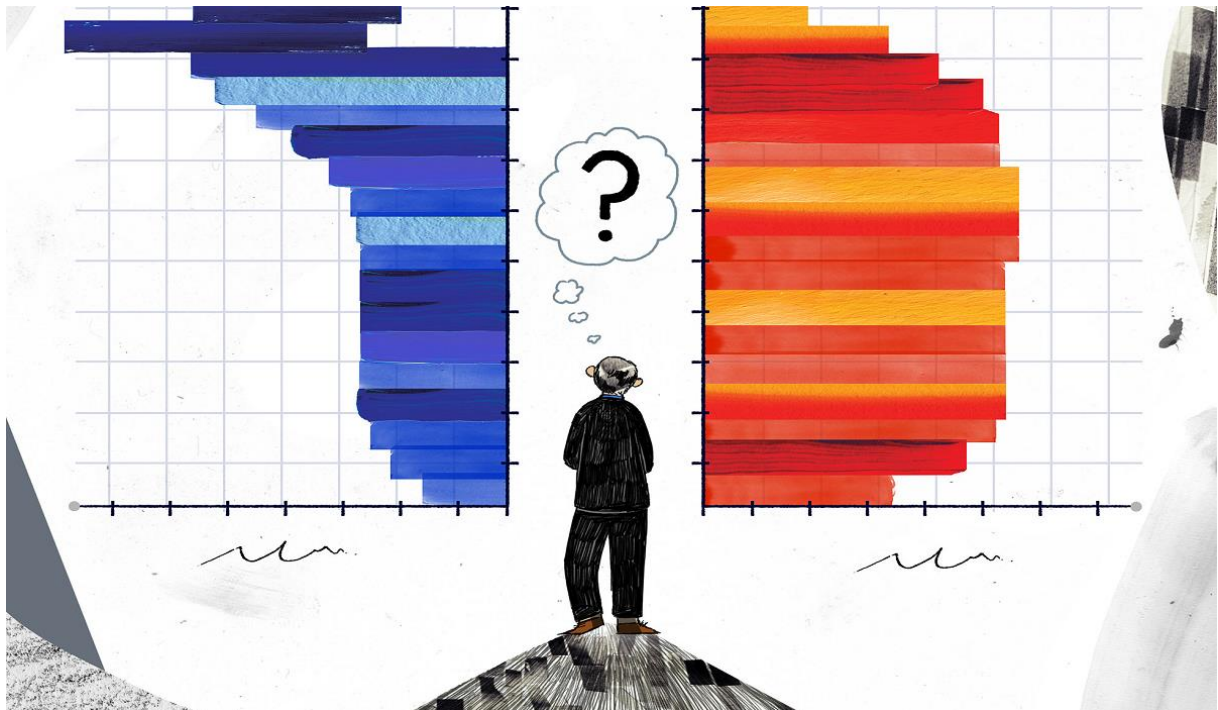


نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

موجودی به نام چپ بورژوا

عادل مشایخی



اسفند ۱۳۹۸

یکی از پدیده‌هایی که در دوره‌های اخیر، مبارزه و مقاومت طبقه‌ی کارگر را به انحراف کشیده است، چپ بورژوازی است. این یادداشت به‌هیچ وجه ادعای تحقیقی همه‌جانبه در باب این پدیده‌ی مخرب را ندارد. هدف فقط اشاره به یکی از ویژگی‌های چپ بورژوازی است: اقتصادزدگی که روی دیگرش نادیده‌گرفتن سرشت طبقاتی مقولاتی است که به‌گونه‌ای بت‌واره به‌منزله‌ی مقولات اقتصادی محض به‌کار می‌روند؛ مقولاتی که کارکردی ندارند جز عرضه‌ی تصویری از جامعه به‌منزله‌ی کلی یکدست و یکپارچه که دارد در مسیر «توسعه» حرکت می‌کند و در این مسیر گاهی تند پیش می‌رود و گاهی کند و گاهی هم کلا عقب‌گرد می‌کند. چپ بورژوازی مانند همتای راستش مدام از علم اقتصاد دم می‌زند و اعضای طبقه‌ی کارگر را به ناآشنایی با مقتضیات تفکر علمی متهم می‌کند. از نظر او کسانی که از فلاکت‌های زندگی در سیطره‌ی سرمایه به‌تنگ آمده‌اند و با سرمایه‌داری سر ستیز دارند و گوش‌شان بدهکار خزعبلات شبه‌علمی ایشان نیست، دچار «بیماری کودکانی چپ‌روی» اند. این دسته از مدافعان سرمایه‌داری که از سر دغل‌کاری لباس چپ به‌تن کرده‌اند گه‌گاه از سوسیالیسم یا حتی کمونیسم نامی به‌میان می‌آورند اما هیچ‌گاه از یادآوری مواهب توسعه‌ی سرمایه‌داری و خدماتی که سرمایه‌داری به طبقه‌ی کارگر ارائه کرده است خسته نمی‌شوند. آن‌ها گونه‌ای جبرگرایی اقتصادی را اساس دفاع خود از سرمایه‌داری قرار داده‌اند. به اتکای همین جبرگرایی اقتصادی است که می‌توانند از سرمایه‌داری دفاع کنند و در عین حال هم‌چنان خود را سوسیالیست یا حتی کمونیست جا بزنند. و در مواجهه با هرگونه انتقادی در این‌مورد، به‌شکلی طوطی‌وار چند سطر از مانیفست مارکس و انگلس را (اثری که در سال ۱۸۴۸، یعنی تقریباً بیست سال قبل از کاپیتال منتشر شده است) تکرار می‌کنند، بدون این‌که ذکری از درون‌مایه‌ی اصلی و خط استدلالی این اثر به‌میان آورند.

هسته‌ی سخت استدلال چپ بورژوازی پیراسته از وراچی‌های شبه‌علمی از این قرار است: شرط شکل‌گیری جامعه‌ی سوسیالیستی شکل‌گیری یک طبقه‌ی کارگر صنعتی نیرومند است. اما طبقه‌ی کارگر صنعتی نیرومند فقط با توسعه‌ی سرمایه‌داری صنعتی و بنابراین در سایه‌ی بورژوازی مولد می‌تواند به‌وجود آید. بنابراین، طبقه‌ی کارگر واقعاً موجود باید دست از مبارزه و مقاومت در برابر توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران بردارد، به این دلیل ساده که یا اصلاً در ایران هنوز چیزی به‌نام سرمایه‌داری وجود ندارد و یا اگر هم وجود داشته باشد هنوز در مرحله‌ی جنینی است و به‌هیچ وجه توان آن را ندارد که در برابر نیروهای «نئوفئودال» قد برافرازد؛ اصلاً راستش را بخواهید در ایران هنوز طبقه‌ی کارگری وجود ندارد: چپ بورژوا وقتی تعارف را کنار می‌گذارد و اندکی روراست می‌شود، چنین می‌نالد. بنابراین، از دیدگاه چپ بورژوا طبقات فرودست در ایران نه در سیطره‌ی سرمایه، بلکه تحت سلطه‌ی دولتی نئوفئودال زندگی می‌کنند و برای رهایی و دیدن روی رفاه و عدالت و آزادی چاره‌ای ندارند جز آن‌که با همان هسته‌ی ضعیف بورژوازی مولد در حال تولد ائتلاف کنند.

با همین استدلال است که چپ بورژوا با خیال راحت و سری افراشته و زبانی دراز اجرای نقش مدافع و مشاور بورژوازی مولد را بازی می‌کند و با وقاحت تمام خود را سوسیالیست یا حتی کمونیست می‌خواند و اعضای

طبقه‌ی کارگر را به بلانکیسم و توهم‌زدگی و خیال‌پروری متهم می‌کند و در حمله‌های پیاپی به طبقه‌ی کارگر مدام از مارکس و انگلس و حتی لنین نقل قول می‌آورد با این پندار که طبقه‌ی کارگر او را سوسیالیستی صادق قلمداد خواهد کرد و دستش را نخواهد خواند.

اما برای پی بردن به استراتژیِ چپ بورژوایی باید علم‌گرایی‌اش را کشفِ رمز کرد. در بوق و کرناکردنِ صفت «علمی» برای مدعیات بورژوایی درواقع، نقابی است برای پنهان کردن نقشی که در جهتِ روغن‌کاریِ چرخ دنده‌های ماشین سرمایه ایفا می‌شود؛ صفتی جعلی برای برداشتی بت‌واره از فرایند انباشت. چپ بورژوایی این برداشت بت‌واره را پشت کلمه‌ی «توسعه» پنهان می‌کند. بر اساس این برداشت بت‌واره، فرایند انباشت فرایندی اقتصادی و مستقل از هرگونه ستیز طبقاتی است؛ البته چپ بورژوا اذعان می‌کند که این فرایند بر زندگی طبقات اثر می‌گذارد اما به‌خودی‌خود امری یکسر اقتصادی و متعال از ستیز طبقاتی است که «قوانین حرکت دورنی» آن را باید به‌شیوه‌ای به‌اصطلاح علمی و کاملاً غیر سیاسی فهمید و موانع «بیرونی» را از سر راهش برداشت. از دیدگاه چپ بورژوا این حرف که حتی مقولات به‌ظاهر اقتصادی مانند نرخ ارزش اضافی و ترکیب ارگانیک سرمایه و نرخ سود نیز مقولات سیاسی (مقولاتی که محتوای طبقاتی دارند و درواقع، عناصرِ ستیز طبقاتی) اند، کفرگویی و اهانت به‌ساحت مقدس علم است.

چپ بورژوا اصلاً به‌رومی مبارکش نمی‌آورد که مارکس در *کاپیتال* نشان داده است که تمام دقایق فرایند انباشت که از دیدگاه سرمایه‌دار فرایندی صرفاً اقتصادی جلوه می‌کند، درواقع، محتوایی طبقاتی دارند و هیچ یک بدون به‌فلاکت کشاندن طبقه‌ی کارگر تحقق پیدا نمی‌کند؛ چرا که سرمایه نه یک چیز، بلکه رابطه‌ی طبقاتی سرمایه-کار است و هسته‌ی این رابطه‌ی طبقاتی چیزی جز تحمیل کار نیست. از دیدگاه مارکس، فرایند انباشت لحظه به‌لحظه‌اش با کار از خودبیگانه، تحمیلی و «نامحدود» پیش می‌رود و هر دور گردش سرمایه متناظر است با نابودی زندگی‌های کثیری که سرمایه آن‌ها را به «کار انتزاعی» فروکاسته است. چپ بورژوایی در مواجهه با این واقعیت که انباشت سرمایه بدون تبدیل انسان به کالا و قراردادن زندگی‌اش تحت سیطره‌ی کالای اعظم، پول، نمی‌تواند پیش برود، سریع بالای منبر علم اقتصاد می‌پرد و این حقایق را کلی‌گویی‌های فلسفی و شعربافی معرفی می‌کند. وقتی به او یادآوری می‌کنند نابودی بدن و زندگی آدم‌های واقعی گوشت و پوست و استخوان دار در خط تولید، پشت چرخ‌دستی یا زیر گونی‌های زباله، پشت فرمان و جلو تخته سیاه، جلو سینک ظرفشویی و پشت میز منشی‌گری ... یا زیر بار قرض و قسط فلسفه‌بافی نیست و فلاکت سرمایه‌داری را باید از میلیون‌ها انسانی پرسید که مجبورند هر روز زندگی خود را — فکر و احساس و سلامتی و قدرت عضلانی یا زیبایی جسمانی خود را — بفروشند، چپ بورژوا از همان بالای منبر علم اقتصادش، کیلو کیلو آمار را مانند برگ برنده به‌زمین می‌کوبد و یکی یکی «شاخص‌های توسعه‌ی انسانی» را که با توسعه‌ی سرمایه‌داری افزایش یافته‌اند کنار هم ردیف می‌کند. غافل از این که طبقه‌ی کارگر به‌نیروی خشم ناشی از رنج کار در سیطره‌ی سرمایه به‌سادگی مرعوب این آمارهای توخالی نمی‌شود.

آمارهای تولید ناخالص داخلی، نرخ رشد و تورم و بیکاری و ... آیا در این آمارها اثری از زندگی‌هایی که به کار انتزاعی فروکاسته شده‌اند هست؟ آیا نگرانی از تورم واقعا نگرانی برای طبقه‌ی کارگری است که در تامین نیازهای اولیه‌اش درمانده و در مسیری قرارگرفته که تمام وجودش، زندگی‌اش، به شکم، به حیات بیولوژیک فروکاسته شود، یا صرفا نگرانی از مصرف نامکفی و عدم تحقق ارزش‌های تولیدشده در قلمروهای تولید توسط خود طبقه‌ی کارگر است؟ آیا نگرانی از نرخ بیکاری صرفا نگرانی از نگاه‌داشتن نرخ بیکاری در سطح بهینه‌ای نیست که توازن «ارتش ذخیره»/«ارتش فعال» حفظ شود طوری که از یک سو آنقدر افزایش پیدا نکند که به شورش و عصیان «پرولترهای بی‌نزاکت» بیانجامد و از سوی دیگر آنقدر کاهش نیابد که ارزش نیروی کار بالا برود و سرمایه‌داران عزیز، همان بورژوازی مولد نور چشمی که کینز آن‌ها را «گل‌های سرسبد زندگی» می‌دانست، بدون نگرانی از بالارفتن هزینه‌ی این «عامل تولید»، یعنی «کار»، به سرمایه‌گذاری و «سازندگی» و مهرورزی و خدمت به خلق مشغول باشند به‌حول و قوه‌ی الهی!

در اینجا، چپ بورژوا بلافاصله فریاد خواهد زد نه، فقط اینها نیست؛ آمارهای مربوط به شاخص توسعه‌ی انسانی برای اندازه‌گیری سطح زندگی هم هست! یا می‌توان به آمارهای مربوط به دستمزدها و اقلام مصرفی طبقه‌ی کارگر در دوره‌های متفاوت تاریخ سرمایه‌داری رجوع کرد و نشان داد که با توسعه‌ی سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته دستمزدها و میزان و تنوع اقلام مصرفی طبقه‌ی کارگر بالا رفته است! در این مورد مغلطه‌ی چپ بورژوا مغلطه‌ای چند وجهی است که در روشن کردن جوانبش نباید شتاب ورزید. در این یادداشت کوتاه فقط می‌توان فهرست‌وار به برخی از وجوه و جوانب این مغالطه اشاره کرد.

(۱) در این تلاش برای اثبات مواهب توسعه‌ی سرمایه‌داری فقط به افزایش مقطعی دستمزدها و اقلام مصرفی طبقه‌ی کارگر اشاره می‌شود و از نابرابری و فاصله‌ی فزاینده میان عایدی و اقلام مصرفی طبقه‌ی کارگر و اقشار مختلف طبقات فرادست سخنی به میان نمی‌آید.

(۲) چپ بورژوا طی لفاظی در افزایش رفاه طبقه‌ی کارگر در کشورهای پیشرفته اشاره‌ای به این نکته نمی‌کند که بخشی از این رفاه به قیمت فلاکت طبقات فرودست در کشورهای به اصطلاح جهان سوم ممکن شده است.

(۳) از سوی دیگر، رفاه مقطعی طبقه‌ی کارگر در برخی کشورها نه نتیجه‌ی لطف و مرحمت بورژوازی بلکه حاصل مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بوده است که بورژوازی این کشورها را واداشته است هزینه‌ی امتیازهایی را که به‌زور واگذار کرده با استثمار طبقات فرودست کشورهای به اصطلاح «توسعه نیافته» یا «در حال توسعه» جبران کند.

(۴) چپ بورژوا در دفاع از توسعه‌ی سرمایه‌داری با استناد به مواهبی که این توسعه برای طبقه‌ی کارگر در پی داشته، مجبور است مانند بیماران زمان پریش حرف بزند چنان که گویی در فاصله‌ی پایان جنگ جهانی دوم و آغاز دهه‌ی هفتاد میلادی و در اوج «شکوفایی دولت رفاه» به سر می‌برد، و اصلا به‌روی خود هم

نمی‌آورد که در ایالات متحده، مرکز سرمایه‌داری جهانی، اکنون حدود چهل سال است که دستمزد واقعی مزد و حقوق بگیران افزایش نیافته است.

(۵) از همه‌ی اینها گذشته، چپ بورژوا چیزی از تمایز میان «سطح زندگی» و «شیوه‌ی زندگی» (ادوارد تامپسون؛ تکوین **طبقه‌ی کارگر انگلیس**) به‌گوشش نخورده است و گویی تاکنون به این نکته فکر نکرده است که «مردم چه‌بسا فرآورده‌های بیشتری مصرف کنند و درعین‌حال خشنودی کم‌تر و آزادی ناچیزتری داشته باشند» (ترجمه‌ی محمد مالجو).

درواقع، چپ بورژوا هم‌گام با فرایند انتزاع در مسیر گردش و انباشت سرمایه که زندگی و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان‌ها، رنج و فلاکت و سیه‌روزی واقعی انسان‌های واقعی، را به اصل موضوعه‌ی کار انتزاعی به‌منزله‌ی جوهر ارزش فرومی‌کاهد، با ادعای رویکرد تجربی، از تجربه‌ی زیسته‌ی انسان‌های واقعی روی می‌گرداند و با آمار و ارقام انتزاعی که فقط به‌کار درک و تنظیم و برنامه‌ریزی فرایند انباشت از دیدگاه سرمایه می‌آیند، به ارزیابی انباشت سرمایه می‌پردازد تا با پیچیدن نسخه‌های به‌اصطلاح علمی توسعه‌ی سرمایه‌داری و فلاکت‌هایش را توجیه کند و طبقه‌ی کارگر را با وعده‌های توخالی بفریبد.

اما طبقه‌ی کارگر در مسیر آگاهی از این نکته قرار گرفته است که جز بر توان خود نمی‌تواند تکیه کند و یگانه راه‌هایی‌اش مقاومت در برابر انباشت سرمایه و ایجاد فضاهای زندگی جمعی در شکاف‌های این فرایند و بیرون کشیدن زندگی از گرو سرمایه است؛ امری که جز از طریق تشکل و سازمان‌یابی و تشکیل صفی مستقل در برابر بورژوازی و مشاورانش میسر نمی‌شود. کارشناسان توسعه و عالمان علم اقتصاد مشاوران سرمایه‌اند و کاری برای طبقه‌ی کارگر نمی‌توانند و نمی‌خواهند بکنند چرا که خود چیزی نیستند جز سرمایه‌ی تشخیص‌یافته که مطابق منطق سرمایه می‌اندیشند و برنامه می‌ریزند و عمل می‌کنند. چپ بورژوایی می‌تواند تا دلش می‌خواهد سفسطه کند و هیاهو به‌راه بیان‌دازد و سرخوش از بودجه‌های تحقیقاتی «مقاله‌ی علمی» و «برنامه» بنویسد؛ طبقه‌ی کارگر راز وجود او را دریافته است: او نیز چیزی نیست جز شکلی از سرمایه‌ی تشخیص‌یافته.